

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

سالک باید چگونه باشد ( ۲۵۰ ف ۳ - ۲۵۰ ف ۴ )

❁ عمر دنیا تمام شدنی است. هرچه قوه‌ی بدنی، اشک چشم، مال و قدرت داری در راه خدا مصرف کن و زنده زنده کارت را تکمیل کن. اگر هم مصرف نکنی خواهی مُرد و همه‌ی آنها از دستت خواهد رفت.

اینها واقعیتهای خیلی روشن است، چیز پیچیده‌ای نیست که با معادلات پیچیده‌ی فلسفی و عقلی حل کنیم. واقعیتهای جلوی چشمان است. «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ آجَلِهِ»<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر نفسی که انسان می‌کشد یک گام به اجلش نزدیک می‌شود. وقتی مُردیم هیچ چیز از این عالم با خود نمی‌بریم. با دست خالی از این عالم می‌رویم. از مال، ثروت، مقام، موقعیت، آبرو و جاهت‌ش چیزی با خود نمی‌برد. احترام و حرمتی که داشت از بین می‌رود. وقتی مُرده را روی سنگ غسل‌خانه می‌اندازند کدام حرمت؟ لنگش را می‌گیرند، می‌چرخانند و می‌شویند، دیدید غسل‌ها چه می‌کنند! کجاست آن حرمت؟ همه‌اش رفت. چیزی از این عالم با خود نمی‌بریم و لحظه به لحظه چیزهایی هم که داریم می‌رود. هفته‌ی قبل تا این هفته چقدر سرمایه‌ی ما رفت. آن

<sup>۱</sup>. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۷۴.

داستان را شنیده‌اید، طرف در بازار نجف یخ فروشی را دید که سر ظهر داد می‌زد: به داد کسی برسید که سرمایه‌اش آب می‌شود. گاهی شخص ضرر می‌کند و در معامله سودی به دست نمی‌آورد. یک وقت کل سرمایه‌اش هم می‌رود، گفت: عمر برف است و آفتاب تموز. سرمایه‌اش آب می‌شود و می‌رود، نمی‌شود نگه داشت. اشخاصی که مثلاً مغازه‌های میوه و تره‌بار دارند اگر جنسشان را فروختند که فروختند، اگر نفروختند شب همه‌اش پوسیده و گندیده است؛ لذا شب که مغازه را تعطیل می‌کنند، جنس‌ها را بیرون می‌ریزند و قابل نگهداری نیست. چیزی که این طوری است می‌رود، وقتی قرار است برود چرا انسان آن را در راهی صرفش نکند که چیزهای ماندنی به جایش قرار بگیرد؟! پیامبر ﷺ دستور دادند گوسفندی را سر بریدند و انفاق کردند. گوشت‌ها را تقسیم کردند، دست گوسفند باقی ماند، به پیامبر ﷺ عرض کردند: همه‌ی گوسفند رفت فقط دستش باقی ماند، پیامبر ﷺ فرمودند: این طوری نگوئید، بگوئید همه‌ی گوسفند ماند فقط دستش رفت. دستش رفتنی است که ما می‌خوریم و تمام می‌شود؛ آنچه در راه خدا دادیم ماندنی است. «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ»<sup>۲</sup> آنچه نزد شماست، همه تباه شدنی و نابود شدنی است و آنچه پیش خداست باقی است. پس چه خرج کنی یا نکنی، می‌رود؛ ماندنی نیست. این طوری نیست که اگر خرج نکنیم، برایمان می‌ماند، رفتنی است. اینها واقعیات روشن است. چرا انسان خرج نکند که با آن چیزی به دست آورد که جاودانه و ماندنی است، چرا نکند؟ این چه کفته فکری است که موقعیت و آبرو و پول‌هایمان را جایی نگه می‌داریم؟

---

<sup>۲</sup>. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۶.

اینها را خدا داده که خرج کنیم و چیزهای ماندنی به دست آوریم؛ اما وقتی می بینیم شغلمان ممکن است لطمه بخورد، دهانمان را می دوزیم. حرف حقی را که یقین داریم رضایت خدا در آن است روی محافظه کاری و ترس و احتیاط نمی زنیم، نکند مردم به ما رأی ندهند، رئیسمان ما را از این شغل بردارد، نکند چنین و چنان... قصه می گوئیم، حرف می زنیم. در دستگاه خدا حرف از کسی نمی خرنند، عمل می خرنند. بسم الله، چقدر از موقعیت و سواد و توانایی و زور بازو و موقعیت اجتماعی و آبرویمان برای خدا خرج کردیم و چقدر حاضریم خرج کنیم؟ چقدر حاضریم آبرویمان بریزد، مردم به دید بد به ما نگاه کنند؛ اما با آن رضایت خدا را بخریم؟ به راستی حاضریم؟ که از فردا همه ما را انگشت نما کنند، هو کنند؟ اگر بدانیم رضایت خدا در آن هست، مرد این میدان هستیم؟! انبیا، مرد این میدان بودند. در میدانی آمدند که همه آنها را هو کردند. «یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»<sup>۳</sup> حاضریم استهزا شویم. انبیا به میدان آمدند و استهزا شدند. حاضریم از آبرویمان خرج کنیم؟ کدام سالک؟ قصه می گوئیم، چه سیری؟ چه سلوکی؟ سیروسلوک یعنی عبور کردن و گذشتن، ما اینجا مانده ایم، قصد اقامت کرده ایم و می گوئیم خانه ام را نگه دارم، پست و مال و آبرو و موقعیتم را نگه دارم. قصد اقامت کرده ایم و می خواهیم بمانیم، این کجا با معنی سیروسلوک می خواند؟! سیروسلوک یعنی گذشتن، مسافر بودن، عبور کردن، سالک از دنیا عبور می کند. علائم سالک بودن ما کو؟ تا حالا در راه خدا چه خرج کردیم؟ چه چیزمان را داده ایم که بگوئیم خدایا ما تو را به

---

<sup>۳</sup>. سوره یس، آیه ی ۳۰.

دنيا ترجیح دادیم. علائمش کو؟ آنهایی که در راه خدا هزینه کردیم، کو؟ فردای قیامت می‌گویند بیاور. تو می‌گویی من عاشق خدا بودم، چه کردی؟ تو که چسبیده بودی و مراقب بودی که قرانی از دارایی‌هایت کم نشود، یک ذره موقعیت شغلی‌ات متزلزل نشود، می‌دانستی این فرد مظلوم است و رضایت خدا در دفاع از مظلوم است، ترسیدی از او دفاع کنی مبادا فردا تو را هم بردارند. از تَبَخُّر و تَكَبُّر کم می‌آمد در برابر شخص بی‌دست و پای تهی‌دست مستضعفی که نیازمند کمک بود تواضع و فروتنی کنی! تو می‌توانستی کمک کنی؛ منتها باید خودت را می‌شکستی. هیچ‌یک از اینها که داری ماندنی نیست، گفت: این را به شبی برند و آن را به تبی. دارایی‌هایت را یک شب دزد می‌تواند ببرد. زیبایی‌ها، جوانی‌ها و توانمندی‌های جسمی را یک تب می‌تواند ببرد، به چه دل خوش کردی؟ زودتر این یخ‌ها را بفروش؛ والا آفتاب داغ آبش می‌کند. بفروش، نفروختی ضرر کردی. به خودم می‌گویم. این‌گونه نیست که من خود را مبراً می‌دانم. بارها گفته‌ام اگر من را راستگو می‌دانید، دست خالی‌تر از همه‌ی شما، خودم هستم. شرمنده‌تر و روسیاه‌تر از همه‌ی شما خودم هستم. اگر راستگو نمی‌دانید و مرا دروغگو می‌دانید، بیخود پای حرف‌های من نشستید و گوش می‌دهید. دست خالی‌تر از همه، به خدا قسم خودم را می‌دانم. به خودم می‌گویم که چه ادعای سیروسلوک، عرفان و ایمان و وصال خدا و لقای خدا و.... کو؟ گفت:

وَلَيْلًا لَا تَقِرُّ لَهُمْ بِضَاكَا  
تَبِيْنٍ مِّنْ بَكِيٍّ مِّمَّنْ تَبَاكِي

وَكُلُّ يَدْعَى وَصَلًا بِهِ لَيْلَا  
إِذَا جَرَّتِ الْأُمُوعُ عَلَى الْخُدُودِي

همه ادعای وصال لیلی را دارند؛ اما لیلی اینها را قبول ندارد و تأیید نمی‌کند. وقتی قطره‌های اشک از روی گونه‌ها غلتید و جاری شد، کسی که واقعاً گریه می‌کند از کسی که ادای گریه کننده‌ها را در می‌آورد متمایز می‌شود. باید آثار عملی داشته باشد. آثار عملی‌اش این است که می‌گذرد؛ از هرچه غیر دوست در راه دوست می‌گذرد. رضای دوست را بر همه چیز ترجیح می‌دهد و اگر رضای دوست را در فدا کردن همه‌ی هستی‌اش بداند، همه‌ی هستی‌اش را می‌دهد. ان‌شاءالله خدا توفیق دهد به چیزهایی که می‌دانیم توجه کنیم. من یک کلمه چیزی که شما نمی‌دانید نگفتم و تا زمانی که خدا مقدر کند و صحبت کنم نخواهم گفت. چون همه‌ی دانستنی‌ها در باطن و فطرت ماست. همه چیز را می‌دانیم، فقط نیاز به تذکر داریم. انبیا آمدند، مذکر بودند؛ دانسته‌های ما را به یاد ما آوردند. «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ»<sup>۴</sup> خدا فرمود: ای پیغمبر تو منحصرأً به یاد آورنده هستی. ان‌شاءالله به آنچه می‌دانیم توجه کنیم و خود را بی‌خودی مشغول نکنیم، والا سرمایه‌مان می‌رود. «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»<sup>۵</sup> زیان آشکار، زیان تردید ناپذیر و تمام عیار آن است که انسان فردای قیامت، خودش را باخته باشد. خودش سرمایه بود، اقلأً اگر اهل تجارت بود، باید با آن تجارت می‌کرد. اقلش اهل تجارت باشیم و با این سرمایه تجارت کنیم. این سرمایه یخ است و آب می‌شود، تجارت نکنی و به یخ دل ببندی، زیر این آفتاب، دل بستن به یخ، حماقت است. اینکه می‌گویی دلم نمی‌آید بفروشم، به آن دل بستنی، یک ساعت دیگر چیزی از آن باقی نمانده، نه یخ‌ها

۴. سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۲۱.

۵. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

باقی ماند نه چیزی گيرت آمد. «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ  
الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»

❁ درون هر يك از ما يك آقازاده‌ی كوچك است، گاهي اوقات با او حرف بزَن تا  
نطقش باز شود. بنشين و با خدا حرف بزَن تا زبانش باز شود و حرف زدن با خدا  
را ياد بگيرد. مثل بچه‌ي كوچكي كه اول بايد مقداري وقت صرف او كرد و با او  
حرف زد تا حرف زدن ياد بگيرد؛ اما وقتي زبان باز كرد، كسي كه به او حرف زدن  
ياد داد ساكت مي‌شود و او آنچه را ياد گرفته، مُدام تَكَرار مي‌كند. آن آقازاده هم  
وقتي نطقش باز شد، خواه لب‌تان حرف بزند يا ساكت باشد، خواه بيدار و خواه در  
خواب باشيد، دائم با خدا حرف مي‌زنند. (۲۲:۱۳)

دل همان آقازاده و جلوه‌ي ولايت در جهان درون ماست. جلوه‌ي ولايت در جهان بيرون  
امام معصوم و حجت خداست. آن حجت ظاهري در جهان بيرون است و حجت باطني  
قلب و دل است. اين امام باطن و او امام ظاهر ماست. هر دو، دو جلوه از يك حقيقت  
هستند، دو چيز نيستند. هر دو ظهور يك حقيقتند. فرمود: «سَنُرْجِمُ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي  
أَنْفُسِهِمْ»<sup>۶</sup> ما آيات خود را به زودي در آفاق، كه جهان بيرون است و آنفُسشان، كه جهان  
درون است، به آنها نشان خواهيم داد. اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: «ما لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي»<sup>۷</sup> خدا  
آيه‌اي بزرگتر از من ندارد، پس امام آيه‌الله است. «سَنُرْجِمُ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ» پس امام

<sup>۶</sup>. سوره‌ي فصلت، آيه‌ي ۵۳.

<sup>۷</sup>. قمي، تفسير قمي، ج ۱، ص ۳۰۹ و مجلسي، بحار، ج ۲۳، ص ۲۰۶.

جلوه‌ی بیرونی و آفاقی و جلوه‌ی انفسی و باطنی دارد. جلوه‌ی باطنی امام همان دل و قلب است. برای رسیدن به مرتبه‌ی ذکر قلبی، سالک به ذکر معنوی می‌پردازد؛ با زبان ذکر می‌گوید و با اندیشه و تفکر به معنای ذکر توجه دارد که چه می‌گوییم؛ گاهی انسان ذکر می‌گوید، حواسش هم نیست که چه می‌گوییم آن ذکر لسانی صرف است، سازندگی و رشد هم ندارد؛ چون روح ذکر در آن نیست؛ یک جنازه و یک پیکر بی‌روح است. گاهی ذاکر زبانش ذکر را جاری می‌کند، ذهن و فکرش هم درگیر است، توجه دارد چه می‌گوید، اگر ذکر به این شکل گفته شود و مکرر هم گفته شود، یکی از آثار آن این است که ذاکر را که در مرتبه‌ی ذکر معنوی است به مرتبه‌ی ذکر قلبی منتقل می‌کند که بالاتر است. مادر وقتی می‌خواهد حرف زدن را به بچه‌ی کوچک یاد بدهد چه می‌کند؟ بچه را بغل می‌کند، یا روی تخت می‌نشانند و یک کلمه را برای بچه تکرار می‌کند. هی تکرار می‌کند بگو بابا، بابا، بابا، بابا، آن قدر این کلمه را تکرار می‌کند تا بچه زبانش باز می‌شود و می‌گوید: بابا. ذاکری هم که در مرتبه‌ی ذکر معنوی است، طفل دلش را که هنوز زبان به ذکر باز نکرده جلو نشانده می‌گوید بگو الله، الله، الله، الله، الله. آن قدر تکرار می‌کند که یک‌باره طفل دل زبان باز می‌کند و می‌گوید: الله. وقتی قلب یک الله بگوید میلیاردها الله در ملک و ملکوت عالم تکرار می‌شود، همه‌ی ملائکه‌ی آسمان‌ها این الله را با دل تکرار می‌کنند، همه‌ی ذرات عالم طبیعت الله را تکرار می‌کنند. ذکر قلبی خیلی شأن بلندی دارد، غیر ذکر لسانی است. وقتی دل ذاکر می‌شود، همان آقازاده است که زبان باز کرده است. کمی باید وقت صرف کرد تا دل ذاکر شود؛ لذا برای سالک توصیه شده در هر شبانه روز پانزده الی بیست دقیقه وقت خالی پیدا کند که کاری نداشته باشد، نماز خوانده، دعا

خوانده، مراجعه‌ای هم ندارد. شب است، نصف شب است، خلوتی است که کسی هم نمی‌آید، تلفنی هم زنگ نمی‌زند، خلوتِ خلوت است. بنشیند، بگوید: خدا جان دلم تنگ شده آمده‌ام بنشینم ببینمت. آمده‌ام دو کلمه حرف بزنم. با محبوب و معبود خود بنشیند و حرف بزند. به زبان فارسی هرچه دلش می‌خواهد حرف بزند. برای خدا تعریف کند و بگوید: خدایا این کار را کردم؛ این چیز را گفتم، این چیز پیش اومد. هرچه دلش خواست بگوید و با خدا حرف بزند. تمرین با خدا حرف زدن را بکند. کم‌کم اگر این کار را بکند، به تدریج قلب به زبان می‌آید، این حجت باطنی هم به زبان می‌آید و سخن می‌گوید. این آقازاده‌ی کوچک در باطن ماست. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه وقتی به امامت رسیدند پنج ساله بودند. شاید ظهورش به شکل یک آقازاده‌ی پنج ساله در باطن دیده شود تا کم‌کم رشد کند. سالک مراتب بلندتر و جلوه‌ی ولایت را در باطن خودش ببیند. این نکته‌ی بسیار مهمی است. از دستورالعمل‌های بسیار مهم است.

مرحوم آیت‌الله قاضی طباطبایی رحمته‌الله‌علیه (آقای قاضی، استاد عرفان علامه طباطبایی، برادر علامه، سیدهاشم حداد، سیدعبدالکریم کشمیری، آیت‌الله بهجت گیلانی و شیخ علی‌اکبر مرنندی رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم بودند) پدری داشتند که ایشان هم روحانی بزرگواری بود که نجف درس خوانده و مجتهد شده بود. تصمیم گرفت در اجرای فرمان قرآن برای تبلیغ دین به تبریز برگردد. «لَوْ لَا نَقَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»<sup>۱</sup> به محضر آیت‌الله‌العظمی شیرازی که آن موقع مرجع برجسته‌ی حوزه‌ی نجف بود

---

<sup>۱</sup> سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲.



برای اجازه گرفتن و خداحافظی کردن رفت، موقع خداحافظی به آیت‌الله شیرازی عرض کرد توشه‌ی راه و سوغاتی‌یی به من بدهید که با خود ببرم. مرحوم آیت‌الله شیرازی هم نگاه کرد و گفت به او چه بگوییم، خودش فقیه و مجتهد است، همه‌ی چیزها را بلد است و این دستورالعمل را داد، گفت تبریز که برگشتی شبانه روز ده الی پانزده دقیقه وقت خالی کن با خدا حرف بزن. مرحوم آیت‌الله قاضی تشکر کرد و برگشت. یکی دو سال بعد جمعیتی برای زیارت عتبات از تبریز آمدند. در نجف خدمت آیت‌الله شیرازی هم رفتند. وقتی عرض کردند که از تبریز آمده‌ایم ایشان فرمود: از آیت‌الله قاضی چه خبر؟ گفتند: الحمدلله خوبند، وقتی خواستیم عتبات بیاییم و رفتیم از ایشان خداحافظی کنیم به شما سلام مخصوص رساندند و پیامی برایتان فرستادند. گفتند خدمت شما عرض کنیم یک ربّعی که فرمودید تمام بیست و چهار ساعت مرا گرفت، حالا وقتی با مردم حرف می‌زنم، در خلوتم، بیدارم، خواب یا ساکت، این دل مشغول کار خودش است؛ بیست و چهار ساعت با خدا می‌گوید و از خدا می‌شنود؛ در گفتگوی با خداست. اول چقدر زور زدی بچه زبان باز کند بعد که زبان باز کرد مگر آرام می‌گیرد. پدر و مادر هی می‌گویند آرام بگیر، حوصله‌مان را سر بُردی، بس است، مگر ول می‌کند، هر چه یاد گرفته را می‌گوید و حرف می‌زند و دیگر آرام نمی‌گیرد. طفل دل هم وقتی زبان گشود آرام نمی‌گیرد، ساکت بشو نیست، یک بند می‌گوید و می‌شنود. صورت ظاهر شما ذکر بگویند یا نگویند، ساکت باشید یا در حرف زدن باشید، بیدار یا خواب باشید، هر جا هستید و هر چه می‌کنید او مشغول کار خودش است. ان‌شاءالله این نکته را همه مراعات کنیم و در شبانه روز یک وقت این چینی بگذاریم. ده الی پانزده دقیقه وقتی که مراجعه، سر و صدا و آمد و شدی

نباشد، در خلوت برنامه‌ی ثابتی بگذاریم. بنشینیم، حرفمان هم نیامد، حرف نزنیم. بگوییم خدایا دلمان تنگ شده و آمده‌ایم پنج دقیقه پهلویش شما بنشینم. خدا هم فرمود: «أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ جَالِسِي»<sup>۹</sup> هرکس با من هم مجلس شود، من پهلویش می‌نشینم. وقتی نشستی خود به خود شروع می‌شود و زبانت به حرف زدن باز می‌شود. این هم نکته‌ی آخر از مبحث سالک باید چگونه باشد؛ ان شاءالله نکته‌ها را به کار بندیم تا بهره‌هایش را بچشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

<sup>۹</sup> سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۲۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۳۷۷ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۵.